



فریدون مشیری

## بهار را باور کن

باز کن پنجره‌ها را که نسیم  
روز میلاد افاقی‌ها را  
جشن می‌گیرد

و بهار

روی هر شاخه کنار هر برگ  
شمع روشن کرده است  
همه چلچله‌ها برگشتند  
و طراوت را فریاد زدند

کوچه یکپارچه آواز شده است  
و درخت گیلان  
هدیه جشن افاقی‌ها را  
گل به دامن کرده است

باز کن پنجره‌ها را ای دوست  
هیچ یادت هست  
که زمین را عطشی وحشی سوخت  
برگ‌ها پژمردند  
تشنگی با جگر خاک چه کرد

هیچ یادت هست  
توی تاریکی شب‌های بلند  
سیلی سرما با تاک چه کرد  
با سر و سینه گل‌های سپید  
نیمه شب باد غضبناک چه کرد  
هیچ یادت هست

حاليا معجزه باران را باور کن  
و سخاوت را در چشم چمنزار ببین  
و محبت را در روح نسیم  
که در این کوچه تنگ  
با همین دست تھی  
روز میلاد افاقی‌ها را  
جشن می‌گیرد

## خاک جان یافته است

تو چرا سنگ شدی  
تو چرا این همه دلتنگ شدی  
باز کن پنجره‌ها را  
و بهاران را باور کن

# بهار را باور کن